

نسبت امنیت و توسعه؛ الزامات سیاست خارجی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۳/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۵/۲۵

مهدی شاپوری *

مسعود موسوی شفاقی **

احمد سلطانی نژاد ***

چکیده

چگونگی مفهوم‌سازی و نوع نگاه به رابطه امنیت و توسعه، نقش مهمی در پیکربندی سیاست خارجی و دستاوردها و ناکامی‌های آن ایفا می‌کند. در این مقاله، این استدلال مطرح شده است که در زمانه کنونی با توجه به گسترش دستورکار امنیت و غلبه رویکرد ایجابی به امنیت بر نگاه سلبی به آن، بین امنیت و توسعه رابطه‌ای مبتنی بر حاصل جمع مثبت حاکم است و بدون وجود یکی از آن‌ها، دیگری به خطر می‌افتد. در نتیجه این تحول، فاصله‌گرفتن سیاست خارجی از نگرش امنیت‌محور و پیگیری توأمان امنیت و توسعه ضرورتی انکارناپذیر است. تجربه نشان می‌دهد کشورهایی که در این زمینه ناکام بوده‌اند و یا به‌طور جدی در این راستا تلاش نکرده‌اند، امنیت شکننده‌تری دارند.

واژگان کلیدی: توسعه، امنیت، سیاست خارجی، جهانی‌شدن، عقب‌ماندگی.

shapouri2671@gmail.com

* دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس

smshafeae@gmail.com

** عضو هیئت علمی گروه روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس (نویسنده مسئول)

soltani123@gmail.com

*** عضو هیئت علمی گروه روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال بیستم • شماره دوم • تابستان ۱۳۹۶ • شماره مسلسل ۷۶

مقدمه

در این مقاله ضمن تعریف و تبیین سه مفهوم «سیاست خارجی»، «امنیت (ملی)» و «توسعه»، به این مسئله پرداخته می‌شود که امنیت و توسعه چه جایگاهی در سیاست خارجی دارند و با توجه به تحولات جدید در عرصه جهانی و نیازهای دولت‌ها، این جایگاه چه تحولی پیدا کرده و چه اهمیتی دارد. در این راستا، دو رویکرد تحت عناوین «سیاست خارجی امنیت‌محور» و «سیاست خارجی توسعه‌گرا» و چگونگی نگاه هر کدام از این دو به «توسعه» و «امنیت» و رابطه میان آن‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرد و در نهایت، دیدگاه بدیلی بر مبنای تحولات نوین در بحث امنیت و رابطه آن با توسعه و لزوم توجه به این مقوله در سیاست خارجی ارائه می‌شود. استدلال نویسندگان بر این است که هرچند هدف اصلی سیاست خارجی تلاش برای تأمین و ارتقای امنیت ملی است، اما نادیده گرفتن گسترش دستورکار امنیت در عصر جهانی شدن و پیچیدگی‌ها و ارتباطات روزافزون میان داخل و خارج و نیز پیوند حوزه‌های مختلف حیات دولت‌ها و زندگی بشر و تداوم نگاه تنگ‌نظرانه نسبت به امنیت، مانع از آن می‌شود که سیاست خارجی بتواند برخی از اهدافی که در عصر کنونی برای امنیت ملی بسیار مهم هستند، را پیش ببرد.

یکی از مهم‌ترین این اهداف، توسعه است که نوع رابطه آن با امنیت دیگر قابل تعریف بر مبنای حاصل جمع صفر^۱ نیست. در واقع، در زمانه کنونی امنیت صرفاً با داشتن بنیه دفاعی قوی و نفوذ ژئوپلیتیکی گسترده تأمین و حفظ نمی‌شود و یا ارتقا پیدا نمی‌کند، بلکه مستلزم توسعه همه‌جانبه ابعاد مختلف قدرت است. توسعه به‌ویژه در بُعد اقتصادی آن نیز تنها در پیوند با بیرون و شرکت در زنجیره ارزش جهانی^۲ امکان‌پذیر است. در چنین شرایطی، سیاست خارجی از رویکرد امنیت‌محور فاصله گرفته و متناسب با نیازهای کنونی دولت‌ها، در خدمت اهداف متنوع‌تری از جمله توسعه قرار گرفته است. دولت‌هایی که این تحول را درک نکرده و

1. zero-sum

2. Global value chain

در دستورکاهای شان لحاظ نموده‌اند، یا در وضعیت عقب‌ماندگی هستند و یا امنیت پایداری ندارند. البته ممکن است هم عقب‌مانده و هم فاقد امنیت پایدار باشند. این مقاله برخلاف بیشتر پژوهش‌هایی که امنیت و توسعه را جدای از هم بررسی نموده و در بحث جایگاه این دو در سیاست خارجی نیز به دوگانه امنیت‌محوری و توسعه‌گرایی در قالب دو رویکرد مفهومی «سیاست خارجی امنیت‌محور» و «سیاست خارجی توسعه‌گرا» تکیه کرده‌اند، به این موضوع می‌پردازد که مفهوم‌سازی‌های گوناگونی از رابطه میان توسعه و امنیت قابل تصور است؛ که انتخاب هر کدام از آن‌ها، دستورکار متفاوتی برای سیاست خارجی ایجاد می‌کند و در نهایت نتایج متفاوتی به بار می‌آورد.

الف. تعریف و تبیین مفاهیم

هدف از تبیین هر مفهومی، روشن‌ساختن معنای آن است. به تعبیر فلیکس اوپنهایم^۱، تبیین مفهومی تلاش می‌کند ساختار منطقی عبارات را مشخص کند. هدف تبیین، کاهش محدودیت‌ها، ابهامات و ناسازگاری‌های استفاده عادی از عبارات با طرح تفسیری مجدد از آن‌ها در راستای ارتقای شفافیت و دقت معانی‌شان و همچنین توانایی کارکردی‌شان در فرضیه‌ها و نظریه‌هاست (Baldwin, 1997: 7). چون مفاهیم حوزه علوم اجتماعی گفتمانی هستند و منافع و علائق خاصی در تعریف و تبیین آن‌ها نقش بازی می‌کند، رسیدن به درک واحدی در مورد آن‌ها بسیار دشوار است. با این حال، تلاش برای ارائه تعاریف و تبیین‌های نسبتاً اجماعی از مفاهیم بر اساس تجارب تاریخی، واقعیت‌های موجود و معیارهای مشترک ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است؛ زیرا در غیر این صورت، همه چیز به محل مناقشه تبدیل می‌شود و نتیجه آن نیز یا ختنی‌سازی‌های موازی و یا بی‌عملگی و انفعال خواهد بود که هر دو مانع پیشرفت هستند. در اینجا سه مفهوم سیاست خارجی، امنیت (ملی) و توسعه تعریف و تبیین می‌شوند؛ تا از رهگذر آن، درکی مفهومی یا تحلیلی درباره ارتباط این مفاهیم ارائه شود.

سیاست خارجی به تعبیری «مهم‌ترین وجه زندگی اجتماعی - سیاسی ملت‌ها و کشورها به‌شمار می‌رود» (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۱). در مورد چیستی و چگونگی شکل‌گیری سیاست خارجی بحث‌های زیادی صورت گرفته و هر کدام از رویکردهای نظری و مفهومی مختلف تلاش کرده‌اند از منظری خاص به این موضوع بپردازند (یزدان‌فام، ۱۳۸۷). به همین دلیل، ارائه تعریفی جامع و همه‌پسند از این مفهوم کار دشواری است. به تعبیر روی جونز «تلاش برای ارائه تعریفی مورد پذیرش و کوتاه از سیاست خارجی موضوع خنده‌داری خواهد بود؛ چرا که هنوز هیچ توافقی بر سر ماهیت سیاست خارجی وجود ندارد و به‌نظر می‌رسد گروه‌های سیاسی هیچ‌گاه به چنین توافقی نخواهند رسید» (خسروی و میرمحمدی، ۱۳۹۳: ۱۹). برخی معتقدند جهانی‌شدن باعث بی‌فایده‌شدن و زوال سیاست خارجی شده است (هیل، ۱۳۸۷: ۳۶). در مقابل، بعضی بر این باورند که هنوز هم «این سیاست خارجی کشورهاست که تاریخ جهان را به پیش می‌برد» (خسروی و میرمحمدی، ۱۳۹۳: ۲۹). با این حال، تا زمانی که سیستم دولت ملی^۱ پابرجاست و دولت‌ها بازیگران اصلی یا دست‌کم بازیگران مهمی در مناسبات جهانی هستند، مفهوم سیاست خارجی و تعریف و تبیین آن ارزش بالایی دارد.

تعاریف نسبتاً زیادی از سیاست خارجی ارائه شده است. کریستوفر هیل، سیاست خارجی را مجموعه روابط خارجی رسمی یک بازیگر مستقل (معمولاً دولت) در روابط بین‌الملل تعریف می‌کند (هیل، ۱۳۸۷: ۲۴) که این روابط مبتنی بر کنش هدفمند و در راستای توسعه منافع است (خسروی و میرمحمدی، ۱۳۹۳: ۱۴). از نظر کوهن و هریس^۲ سیاست خارجی «مجموعه‌ای از اهداف، دستورالعمل‌ها یا نیاتی است که توسط مقامات رسمی یا نهادهای حاکمیتی، در رابطه با کنش‌گران یا شرایط محیطی خارج از حاکمیت دولت - ملت طراحی شده و هدف آن، تأثیرگذاری بر هدف، به‌شیوه مورد نظر سیاست‌گذاران است» (خسروی و میرمحمدی، ۱۳۹۳: ۲۱). پژوهش‌گران عرصه تحلیل سیاست خارجی تقریباً بر سر این تعریف اجماع دارند. تعریف کارلسنایس^۳ از سیاست خارجی نیز در همین چارچوب قرار می‌گیرد. از نظر وی، سیاست خارجی عبارت است از «کنش‌هایی که به‌شکل اهداف، تعهدات و/یا

1. Nation-state

2. Cohen & Herris

3. Carlsnaes

دستورالعمل‌هایی صراحتاً تعریف می‌شوند و نمایندگان حکومتی به نام و از سوی اجتماعات حاکمیت‌مند خود آن‌ها را دنبال می‌کنند و معطوف به اهداف، شرایط و کنشگرانی - چه حکومتی و چه غیرحکومتی - هستند که آنان می‌خواهند بر ایشان تأثیر بگذارند و خارج از حوزه مشروعیت سرزمینی‌شان قرار دارند» (مشیرزاده، ۱۳۹۴: ۱۴۱).

در مجموع، از این تعاریف می‌توان نتیجه گرفت که سیاست خارجی کنشی حاکمیتی و معطوف به هدفی خاص، در راستای تأثیرگذاری بر رفتار کنش‌گر یا کنش‌گرانی خارج از حوزه سرزمینی و حاکمیتی برای برآوردن منافع ملی است. اینکه چگونه این کنش حاکمیتی شکل می‌گیرد و بازیگران تصمیم‌گیر و اثرگذار در این مورد کدام هستند، محل بحث است و البته موضوع بسیار مهمی است. برخلاف دیدگاهی که دولت‌ها را به مثابه توپ بیلیارد یا جعبه سیاه می‌بیند که سیاست خارجی‌شان تحت تأثیر محدودیت‌ها و محذوریت‌های سیستمیک شکل می‌گیرد، تجربه نشان می‌دهد در نظام‌های سیاسی مختلف تصمیم‌گیری در سیاست خارجی به اشکال متفاوتی اتفاق می‌افتد و در نتیجه پیامدهای مختلفی نیز به دنبال دارد. برای نمونه، نمی‌توان میان تصمیم‌گیری در سیاست خارجی عربستان سعودی و آمریکا تفاوت قائل نشد. در عربستان، تصمیم‌گیری در سیاست خارجی در حیطه اختیار حلقه بسیار کوچکی است، ولی در آمریکا این کار در فرآیند پیچیده‌ای اتفاق می‌افتد و افراد (با توجه به نقش و جایگاهی که دارند)، نهادها، سازمان‌ها، گروه‌های ذی‌نفوذ و افکار عمومی در شکل‌گیری و جهت‌دهی به سیاست خارجی نقش ایفا می‌کنند. در این دو کشور، منافع ملی به دو گونه متفاوت تعریف می‌شود.

در عربستان، رژیم سعودی حفظ نظام پادشاهی را یکی از ارکان اصلی منافع ملی می‌داند و در تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی نیز این مسئله اولویت بالایی دارد (اسدی، ۱۳۹۶). این در حالی است که در آمریکا چیزی به نام حفظ نظام در بحث منافع ملی و سیاست خارجی مطرح نیست. منافع ملی در آمریکا مسائلی هستند که به قدرت، امنیت و رفاه این کشور مربوط هستند. بنابراین، در دو نظام سیاسی متفاوت، منافع ملی به دو شکل مختلف تعریف می‌شوند و در نتیجه سیاست خارجی نیز اهداف و رویکردهای متفاوتی را دنبال می‌کند. در یکی سیاست خارجی ملک مطلق حلقه کوچکی است که به نام منافع ملی تصمیم‌گیری می‌کند و پاسخگوی

کسی هم نیستند، اما در دیگری سیاست خارجی انعکاس خواست عمومی و صداهاى مختلفی است که از راه‌هاى مختلف وارد فرآیند تصمیم‌گیری می‌شوند و حکومت در برابر سیاستی که اتخاذ می‌کند مسئول است. در عربستان اگر تصمیم‌گیرندگان در سیاست خارجی مرتکب اشتباهی شوند، توسط افکار عمومی داخلی تنبیه نمی‌شوند، اما در آمریکا اگر چنین اتفاقی بیفتد افکار عمومی، جامعه مدنی و رسانه‌ها دولت را به باد انتقاد می‌گیرند و خواستار پاسخگویی آن می‌شوند.

درباره مفهوم «امنیت» و حدود و گستره آن نیز مانند بسیاری از مفاهیم علوم اجتماعی، فهم یکسان و مورد اجماعی در بین اندیشمندان و سیاست‌گذاران وجود ندارد. برخی از اندیشمندان معتقدند امنیت مفهومی اساساً محل مناقشه است و هیچ‌کدام از استدلال و مدرک نمی‌تواند باعث شود توافقی بر سر نسخه واحدی، به‌عنوان نسخه درست و استاندارد، از مفاهیم این‌چنینی که ارزش‌محور هستند، شکل بگیرد (Baldwin, 1997: 10). از نظر بوزان، امنیت مفهوم اساساً مجادله‌آمیزی است که یکی از ویژگی‌های آن «مناظرات و مجادلات غیرقابل حل در مورد معنا و کاربرد آن» است (شیهان، ۱۳۸۸: ۱۲). اعتقاد بر این است که این مسئله ناشی از آن است که در تبیین مفهوم امنیت غفلت شده است و با وجود اهمیت بالای آن، کمتر از سایر مفاهیم علم سیاست و روابط بین‌الملل مورد بررسی قرار گرفته است (Baldwin, 1997: 8). در چنین شرایطی که فهم روشن و دقیقی از مفهوم امنیت وجود ندارد، واژه امنیت برای پوشش طیفی از اهداف بسیار گسترده و پراکنده به‌کار گرفته می‌شود، به‌طوری‌که سیاست‌های کاملاً متفاوتی می‌توانند به‌عنوان سیاست‌های امنیتی تفسیر شوند (Wolfers, 1952: 484).

در مورد مفهوم «امنیت ملی» شاید این ابهام حتی بیشتر هم باشد، به‌طوری‌که برخی معتقدند هیچ مفهومی در علوم اجتماعی به‌اندازه امنیت ملی مورد سوءاستفاده قرار نگرفته است (Baldwin, 1997: 26). ولفرز معتقد است مفهوم امنیت ملی «نماد دوپهلویی»^۱ است. از نظر وی، منظور این نیست که نماد امنیت ملی چیزی جز محرک سردرگمی معنایی نیست، هرچند تجزیه و تحلیل دقیق‌تر آن نشان خواهد داد اگر بدون تعیین حدود و مشخصات آن مورد استفاده قرار گیرد، راه را برای سردرگمی بیشتر به‌جای مفیدیت سیاسی و علمی باز می‌کند (Wolfers, 1952: 484).

483: 1952). به باور بوزان، امنیت ملی از لحاظ مفهومی ضعیف و از نظر تعریف، مبهم، ولی از نظر سیاسی مفهومی قدرتمند باقی مانده است، چون مفهوم نامشخص امنیت ملی راه را برای طرح راهبردهای بسط قدرت توسط نخبگان سیاسی و نظامی باز می‌گذارد (ماندل، ۱۳۸۷: ۴۰). با وجود اختلافات و ابهامات گسترده در مورد مفهوم امنیت، با توجه به اهمیت و حساسیتی که نسبت به این مفهوم وجود دارد، تلاش‌هایی برای ارائه تعریفی روشن‌تر و دقیق‌تر از آن ارائه شده است. رابرت ماندل امنیت را «احساس آزادی از ترس» یا «احساس ایمنی» تعریف کرده است. از نظر او، امنیت ملی شامل تعقیب روانی و مادی ایمنی است و اصولاً جزء مسئولیت حکومت‌های ملی است که از تهدیدات مستقیم ناشی از خارج، نسبت به بقای رژیم‌ها، نظام شهروندی و شیوه زندگی شهروندان خود ممانعت به‌عمل آورند (ماندل، ۱۳۸۷: ۴۳-۳۸).

از نگاه ولفرز، امنیت عبارت است از درجه‌ای از حفاظت از ارزش‌های کسب‌شده (Wolfers, 1952: 484). به بیان پترسون و سبنیوس^۱ امنیت ملی «حفاظت جامعه از لطمه‌خوردن به نهادها و ارزش‌های بنیادی آن» است (ماندل، ۱۳۸۷: ۲۶). مایکل شیپان، امنیت ملی را معطوف به صیانت از استقلال و آزادی عمل^۲ می‌داند (شیپان، ۱۳۸۸: ۱۸). تراگر^۳ ملی را چیزی می‌داند که هدف آن «ایجاد شرایط مساعد ملی و بین‌المللی، برای حفظ یا بسط ارزش‌های حیاتی ملی است» (ماندل، ۱۳۸۷: ۴۱). از نظر اولمان «ضروری است توجه کنیم که امنیت ممکن است صرفاً به‌عنوان هدف تعریف نشود، بلکه به‌عنوان پیامد در نظر گرفته شود؛ به این معنا که ممکن است ما نفهمیم امنیت چیست و چه اندازه اهمیت دارد، تا زمانی که تهدید به از دست دادن آن نشده‌ایم» (Ullman, 1983: 133). جوزف نای نیز امنیت را به‌مثابه «اکسیژن» می‌داند و معتقد است زمانی اهمیتش روشن می‌شود که موجود نباشد. وی بر آن است زمانی که این اتفاق بیفتد (یعنی وقتی که برای نفس‌کشیدن اکسیژن موجود نباشد) دیگر هیچ چیزی باقی نمی‌ماند که شما درباره آن فکر کنید (Nye, 1995, 90). کنت والتز در شرایط آنارشیک نظام بین‌الملل، امنیت را بالاترین هدف می‌داند و معتقد است تنها اگر بقاء

1. Peterson and Sebenius
2. autonomy
3. Trager

تضمین باشد، دولت‌ها می‌توانند اهداف دیگرشان مانند آرامش، منفعت و قدرت را تعقیب کنند (Waltz, 1979: 126).

در میان همه تعارف موجود در مورد امنیت، تعریفی که والتر لیپمن ارائه داده، مشهورتر است و اجماع بیشتری در مورد آن در میان اندیشمندان روابط بین‌الملل و مسائل راهبردی وجود دارد. از نظر لیپمن، امنیت هر کشوری بستگی به این دارد که ارزش‌های حیاتی آن در معرض خطر نباشد؛ حال این ممکن است از طریق پرهیز از جنگ، یا در صورت لزوم اقدام به جنگ (وقتی آن ارزش‌های حیاتی به چالش کشیده می‌شوند) و پیروزی در آن ممکن شود (Wolfers, 1952: 484). برخی از این تعاریف کهنه هستند و توانایی درک و پوشش تحولات نوین را ندارند. این‌گونه از تعاریف امنیت، عمدتاً تحت تأثیر فضای جنگ سرد و اندیشه‌های حاکم بر روابط بین‌الملل و مطالعات راهبردی آن دوران هستند. در دوران جنگ سرد، نگاه رئالیستی حاکم بود که معتقد است در شرایط آنارشیک بین‌المللی، امنیت نهایتاً با زور و خشونت، یعنی اموری که کشورها بر آن کنترل دارند، سر و کار دارد. دولت نیز به‌عنوان تنها مرجع دارای حق استفاده از خشونت تعریف می‌شود (شیهان، ۱۳۸۸: ۲۶). همچنین، چون مسائل نظامی در رأس دستورکار سیاسی قدرت‌های بزرگ بود، تنها موضوعاتی که دارای صبغه نظامی بودند امنیتی تلقی می‌شدند (شیهان، ۱۳۸۸: ۱۸).

در همین راستا، کن بوث^۱ بر این باور است که درک امنیتی در گذشته همواره با مشکلات خودمحوری قومی^۲ رئالیسم نظری و بنیادگرایی ایدئولوژیکی تقلیل‌گرایانه^۳ به معنی تبدیل پدیده‌های ذهنی به اصطلاحات ساده‌اندیشانه راهبردی مواجه بوده است (ماندل، ۱۳۸۷: ۱۸). در اواخر جنگ سرد و بعد از آن، تلاش‌هایی برای ارائه تعریفی گسترده‌تر از امنیت صورت گرفته است و در عرصه عمل نیز این مسئله در دستورکار برخی سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی و همچنین خود دولت‌ها قرار گرفته است. ظهور و رواج مفاهیمی همچون امنیت بین‌المللی، امنیت جهانی، امنیت منطقه‌ای و امنیت انسانی نتیجه این تغییر فکر یا پارادایم در حوزه امنیت است. به لحاظ موضوعی نیز برخی از مباحثی که قبلاً در چارچوب سیاست

1. Ken Booth
2. Ethnocentrism
3. Reductionism

سفلی^۱ قرار داده می‌شدند و در بررسی‌های امنیتی چندان به آن‌ها اهمیت داده نمی‌شد و یا در راستای همان تعریف تنگ‌نظرانه از امنیت به آن‌ها نگریسته می‌شد، به‌طور جدی وارد بررسی‌های امنیت و دستورکارهای دولت‌ها شده‌اند. امنیت اقتصادی، امنیت غذایی، امنیت سلامت، امنیت زیست‌محیطی، امنیت منابع، امنیت سیاسی، امنیت فرهنگی، امنیت اجتماع^۲ و امنیت هویتی از جمله مفاهیمی هستند که در این فضا مطرح شده‌اند. این یعنی اینکه علاوه بر بقاء، که رویکرد یا تفکر غالب بر نظام بین‌الملل زمان جنگ سرد و قبل از آن بود، هم‌اکنون ابعاد دیگر زندگی بشر نیز اهمیت پیدا کرده‌اند و هرگونه تهدیدی علیه آن‌ها می‌تواند تهدید علیه امنیت (ملی) قلمداد شود.

در مجموع، در تعریف سنتی از امنیت، بیشتر نگاهی سلبی و بقاءمحور غالب است و امنیت به معنای فقدان تهدید در نظر گرفته می‌شود. در این برداشت «امنیت از» تهدید بیرونی اهمیت دارد و تمرکز عمده بر دفع تهدیدات بیرونی است. با تحولاتی که رخ داده است و در بالا به آن اشاره شد، دیگر این نگاه سنتی کارساز نبوده و تأکید بر آن نه تنها امنیت نمی‌آورد، بلکه در بلندمدت امنیت را نیز به خطر می‌اندازد. در چنین شرایطی است که نگرش ایجابی به امنیت لزوم پیدا کرده است. در این نگرش «امنیت برای» توسعه، رفاه و آزادی مطرح و گسترش امنیت و نه صرفاً حفظ آن، از اهمیت بسیار زیادی برخوردار شده است. بدین ترتیب، رهایی نسبی از تهدیدات (عمدتاً نظامی) بیرونی که در تعریف سنتی از امنیت مورد تأکید است، به توانایی برای رویارویی با هرگونه تهدید (بیرونی) و آسیب‌پذیری (درونی) تحول یافته است (خلیلی، ۱۳۸۷: ۵۰۱).

این موضوع به‌ویژه در بحث اقتصاد که در دوران کنونی هم به یکی از عناصر بسیار مهم و مستقل قدرت ملی تبدیل شده است و هم یکی از ارکان‌های مشروعیت‌بخش نظام‌ها و حکومت‌هاست، مصداق پیدا می‌کند. در واقع، امنیت اقتصادی به معنای حفظ و ارتقای شیوه زندگی مردم یک جامعه از طریق تأمین کالاها و خدمات، هم از مجرای عملکرد داخلی و هم حضور در بازارهای بین‌المللی (ماندل، ۱۳۸۷: ۸۱) یا دسترسی به منابع، مالیه و بازارهای لازم

1. Low politics
2. Community security

برای حفظ سطوح قابل قبولی از رفاه و قدرت دولت (بوزان، ۱۳۹۰: ۳۴) یکی از ارکان اصلی قدرت و مشروعیت در عصر جهانی شدن است و هیچ دولتی بدون در نظر گرفتن این مسئله، نمی‌تواند قدرت و نفوذ پایدار ایجاد کند و دستورکارهای مطلوب مورد نظر خود را در سطح ملی و بین‌المللی پیگیری نماید.

توسعه در معنای ساده آن به فرآیندی اطلاق می‌شود که در آن فرد یا چیزی دچار رشد یا تغییر می‌شود و به وضعیت رو به جلو یا پیشرفته‌تری دست پیدا می‌کند.^۱ به این معنا، کل تاریخ زندگی انسان کارزار یا کوششی برای توسعه بوده است و همه تحولات و پیشرفت‌های تمدنی، حاصل این تلاش و کوشش بوده است. با این حال، مفهوم «توسعه» در ادبیات اقتصادی و سیاسی، نسبتاً جدید است و حاصل تحولاتی است که عصر روشنگری و با رواج تفکر مدرنیته، در اندیشه و عملکرد انسان ایجاد کرده است. در عصر روشنگری، انسان محور و معیار قرار گرفت و همه تلاش‌ها به سمت تسلط او بر طبیعت سوق پیدا کرد و این تفکر ایجاد شد که «وعده‌ای که مذهب درباره بهشت ازلی داده است، می‌تواند روی زمین و به مدد نیروی خود انسان تحقق پذیرد» (لیدمن، ۱۳۸۷: ۴۲۱). چنین تحولی در تفکر و اندیشه بشر، باعث شکل‌گیری پارادایمی شد که در آن تلاش برای نوزایی، ارتقاء و پیشرفت به یکی از مبانی و دستورکارهای اصلی انسان تبدیل شد. مفهوم توسعه در نهایت برآیند یا ثمره این تحول عظیم است؛ یعنی با رهاشدن انسان از بند اسطوره و تفکرات پیشامدرن، بحث نیل به «زندگی بهتر» در مرکز اندیشه بشر قرار گرفت. در حوزه اقتصادی، تلاش برای تسلط بر طبیعت به صنعتی‌شدن و شکل‌گیری چرخه بی‌پایان نوآوری صنعتی و تکنولوژیکی انجامید.

در حوزه سیاسی، این تلاش به شکل‌گیری حکومت‌های ملی، ابتدا در قالب‌های استبدادی و پادشاهی و سپس دموکراتیک و لیبرال منجر شد. در حوزه فرهنگی، ارزش‌های قدیمی با ارزش‌های جدیدی جایگزین شد، که خود به محرک تحول در دیگر حوزه‌ها تبدیل شدند. در حوزه اجتماعی، گذار از اجتماع به جامعه و از جامعه مکانیکی به جامعه ارگانیکی اتفاق افتاد و بالاخره در حوزه نظامی، سلاح‌هایی با قدرت آتش بالا و

1. <http://dictionary.cambridge.org/dictionary/english/development>

پیچیدگی‌های روزافزون ساخته شد. نکته مهم این است که در همه جا این تحول بنیادین رخ نداد و عمدتاً محدود به غرب ماند. همچنین، در کشورهایی که از این تحول متأثر شدند، لزوماً روند تحولات به یک‌شکل پیش نرفت. کشورهایی بودند که توسعه تک‌ساحتی را تجربه کردند؛ یعنی در یک حوزه پیش رفتند، اما در حوزه‌های دیگر همچنان عقب ماندند. برخی از کشورها به‌ویژه کشورهای اروپای غربی در این فضا بر دیگران پیشی گرفتند و این منجر به ایجاد شکافی گسترده در جهان شد. مفهوم توسعه و مطالعات توسعه به معنای خاص آن محصول چنین شکافی است.

در واقع، بحث‌های نظری مربوط به توسعه در راستای تبیین این شکاف و ارائه راه‌کارهایی برای پر کردن آن مطرح شده‌اند. اینکه آیا می‌توان این شکاف را از بین برد یا خیر و اگر این امکان وجود دارد، چگونه و با چه روش‌هایی باید اجرایی و عملیاتی شود؟ سوال اصلی مطالعات توسعه است، که بعد از جنگ جهانی دوم و گسترش فرآیند استعمارزدایی و شکل‌گیری دولت‌های جدید بسیار مورد توجه بوده است (بروف، ۱۳۶۹؛ واینر و هانتینگتون، ۱۳۷۹؛ متوسلی، ۱۳۷۲؛ سریع‌القلم، ۱۳۸۰).

برخی صرفاً پیشرفت اقتصادی را توسعه می‌دانند. هرچند نمی‌توان انکار کرد که پیشرفت اقتصادی و تکنولوژیکی یکی از معیارهای بسیار مهم توسعه‌یافتگی است و می‌تواند محرک بهبود در بخش‌های دیگر باشد، اما به نظر می‌رسد این تعبیر جان مونتگمری^۱ که «توسعه شبکه یکپارچه‌ای است، بدون خطوط متمایز روشن میان رشته‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آن» (Uphoff and Ichman, 1972: 75) تبیین کامل‌تری از توسعه ارائه می‌کند؛ به‌ویژه که در عصر جهانی‌شدن، مسائل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی درهم‌تنیده‌اند و هر نقصان یا تحولی در هر حوزه‌ای، کارکرد حوزه‌های دیگر را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. بنابراین، توسعه کلی یکپارچه است و اجزای آن به‌صورت شبکه‌ای در تعامل هستند. از این منظر، اینکه کشوری در یک حوزه به شرایط بهتری دست یابد اما در حوزه‌های دیگر بهبودی را تجربه نکند، یا به‌صورت مقطعی و تحت تأثیر شرایط و عوامل خاصی بهبودی حاصل شود اما این بهبود گذرا باشد، این به معنای توسعه‌یافتگی آن کشور نیست.

در مجموع، هرچند باور بر این است که «توسعه» احتمالاً یکی از استهلاک‌یافته‌ترین اصطلاحات در ادبیات علوم اجتماعی است؛ که بیش از آنکه درک شود، به‌طور گسترده‌ای مورد استفاده قرار گرفته است (Uphoff and Ilchman, 1972: ix) اما به هر حال مفهوم نوینی است و معیارهای شناخته‌شده‌ای دارد. کشوری توسعه‌یافته است که کیفیت اقتصادی بالایی دارد؛ دارای محیط کسب‌وکار مناسبی است؛ ثبات اقتصادی دارد؛ در شاخص‌های حکمرانی امتیاز مناسبی دارد؛ سطح آموزش و بهداشت در آن بالاست؛ دارای میزان امنیت و ایمنی بالایی است؛ آزادی فردی در آن امری شناخته‌شده و مورد پذیرش است؛ دارای سطح بالا یا قابل توجهی از سرمایه اجتماعی است؛ شرایط محیط‌زیستی خوبی دارد و در راستای حفظ آن تلاش می‌کند؛ درآمد سرانه مردم آن بالاست؛ دارای تولید ناخالص داخلی بالایی است؛ شکاف ثروت در آن زیاد نیست؛ صنعت و تکنولوژی پیشرفته و به‌روزی دارد؛ سطح برابری جنسی در آن بالاست؛ تحرک اجتماعی در آن وجود دارد؛ و در شاخص رقابت جایگاه بالایی دارد. کشوری با این همه ویژگی مثبت شاید وجود نداشته باشد، اما هر کشوری که به این معیارها نزدیک‌تر باشد، توسعه‌یافته‌تر و پیشرفته‌تر محسوب می‌شود.

ب. جایگاه امنیت و توسعه در سیاست خارجی؛ تقابل دو رویکرد

دو نسبت میان سیاست خارجی و امنیت ملی قابل شناخت است. یک نسبت این است که سیاست خارجی امنیت ملی را تعریف می‌کند؛ یعنی سیاست خارجی مشخص می‌کند که امنیت ملی چیست و چگونه و با چه ابزارهایی می‌توان آن را تأمین، حفظ و یا ارتقاء داد. از این منظر، گفته می‌شود که «امنیت ملی باید در چارچوب سیاست خارجی تحلیل شود» (Sarkesian et al, 2008: 4). نسبت دیگر خلاف این است؛ یعنی امنیت ملی سیاست خارجی را تعریف می‌کند. در واقع، اولویت‌های امنیت ملی است که به سیاست خارجی شکل می‌دهد و آن را هدایت می‌کند. برای نمونه، در این رویکرد باور بر این است که «تأمین امنیت باید اولویت اول در همه ملاحظات سیاست خارجی باشد» (Etzioni, 2007). تا زمانی که سیستم

دولت ملی^۱ پابرجاست و سیاست خارجی مهم‌ترین حوزه یا سازوکار سازمان‌دهنده روابط و مناسبات میان بازیگران کلیدی نظام بین‌الملل است، امنیت ملی در معنای موسع آن اصلی کلیدی در شکل‌دهی به سیاست خارجی خواهد بود. بنابراین، اینکه یکی از اهداف اصلی سیاست خارجی، تأمین، حفظ و ارتقاء امنیت ملی است، چیز عجیبی نیست و در این مورد نیز بحث چندانی وجود ندارد. آنچه محل بحث است، نسبت سیاست خارجی با امنیت ملی و وزن هر کدام از آن‌ها در تأثیرگذاری بر دیگری است؛ اینکه آیا مسائل و دستورکارهای امنیت ملی به سیاست خارجی شکل می‌دهد و یا برعکس، امنیت ملی جزئی از دستورکار موسع‌تر سیاست خارجی خواهد بود.

اگر کشوری تمام سیاست خارجی خود را در خدمت امنیت ملی در مفهوم کلاسیک و سنتی آن قرار دهد و به دیگر ابعاد و نیازهای ملی در این حوزه توجه نکند (به خصوص در عصر جهانی شدن که ابعاد قدرت ملی و نیازمندی‌های ملی متنوع است و محدود به یک بُعد خاص از حیات کشورها نمی‌شود) گفته می‌شود سیاست خارجی آن امنیت‌محور است. کشوری که نگاه امنیت‌محور دارد، نه تنها در سیاست خارجی منافع ملی خود را صرفاً در محدوده مشخص و معطوف به اهداف امنیتی محض تعریف می‌کند و از این جهت، بسیاری از نیازها و الزامات رشد و توسعه خود در عصر جهانی شدن را نادیده می‌گیرد، بلکه بخش قابل توجهی از منابع و امکانات خود را نیز معطوف به بقا می‌کند؛ یعنی حوزه‌های دیگر را نادیده می‌گیرد یا به‌گونه‌ای مسیر آن‌ها را تنظیم می‌کند که هدف اصلی یعنی بقا تأمین گردد. در نگاه سنتی و تک‌بُعدی از امنیت مبتنی بر فقدان تهدیدات نظامی و سرزمینی، مباحثی مانند اقتصاد و توسعه تنها تا جایی که مواد و ابزارهای مالی دستیابی به امنیت ملی را فراهم کنند، اهمیت می‌یابند (Luciani, 1988: 153). در این برداشت، سرزمین و منابع طبیعی بنیان اساسی رفاه اقتصادی یک ملت محسوب می‌شوند (Luciani, 1988: 152). بنابراین، در سیاست خارجی نیز مسائل اقتصادی و توسعه تا جایی پیگیری می‌شود که در راستای چنین هدف محدود و مشخصی باشد.

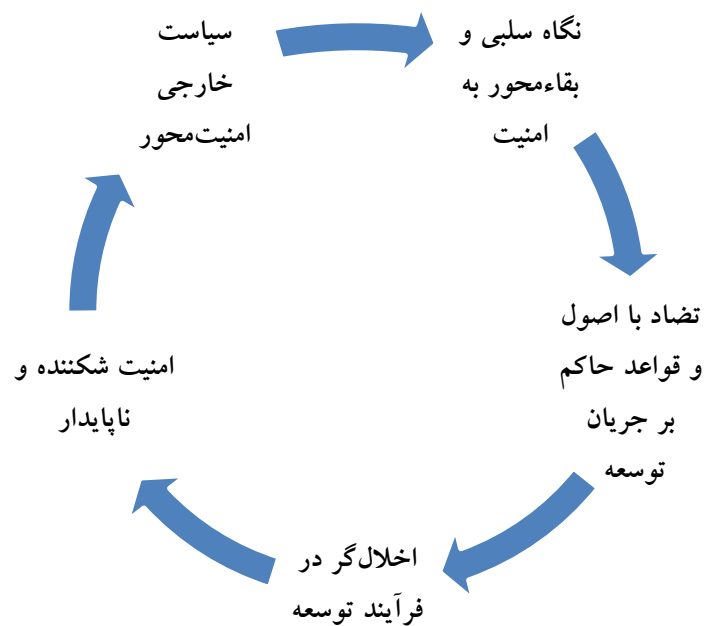
این در حالی است که از نظر طرفداران رویکرد سیاست خارجی توسعه‌گرا (که در مقابل سیاست خارجی امنیت‌محور تعریف می‌شود) در عصر جهانی‌شدن رابطه سیاست خارجی و مباحث مربوط به اقتصاد و توسعه دچار دگرگونی اساسی شده است. برای دولت‌های امروزی، بخش عمده‌ای از سیاست خارجی باید به توسعه و رفاه ملی اختصاص یابد. این نیز اختیاری نیست بلکه الزام است؛ چون نظام بین‌الملل بعد از جنگ سرد در حال شکل‌یابی بر محور توسعه اقتصادی مبتنی بر اصول نظام بازار و در چارچوب جهانی‌شدن است و روندهای پر قدرت اقتصاد سیاسی بین‌الملل با محوریت توسعه اقتصادی مبتنی بر عالم‌گیر شدن دیدگاه بازار آزاد در چارچوب جهانی‌شدن به شاخصه و محور نظام بین‌الملل تبدیل شده است (موسوی شفائی، ۱۳۸۷: ۱۳). در چنین شرایطی، توان حکومت‌ها برای حرکت در مسیر توسعه، رفاه و پیشرفت مداوم به مبنای مشروعیت و امنیت ملی تبدیل شده است (موسوی شفائی، ۱۳۸۹: ۳۲۱). از این لحاظ، حکومت‌ها برای تأمین و حفظ مشروعیت خود و ایجاد امنیت پایدار، چاره‌ای جز تلاش برای توسعه و رفاه بیشتر برای شهروندان خود ندارند و در عصر جهانی‌شدن این موضوع تنها از رهگذر سیاست خارجی توسعه‌گرا و نه امنیت‌محور قابل حصول است.

در واقع، مبنای قدرت و توانمندی دولت‌ها در دوره کنونی به توسعه گره خورده است؛ به طوری که بدون تلاش در راه توسعه، امکان افزودن بر قدرت و توان موجود وجود ندارد و در نتیجه، امنیت پایدار نیز قابل دستیابی نخواهد بود. از منظر رویکرد سیاست خارجی توسعه‌گرا، در زمانه کنونی توسعه بدون تعامل و پیوند با بیرون امکان‌پذیر نیست و آنچه این پیوند و تعامل را برقرار می‌کند، سیاست خارجی است. اگر سیاست خارجی توسعه‌گرا باشد و نگاه مبتنی بر توسعه داشته باشد و شرایط و الزامات چنین رویکردی نیز رعایت شود، وضعیت توسعه را ارتقاء می‌دهد. اما اگر سیاست خارجی امنیت‌محور باشد و بیش از آن‌که به توسعه بها بدهد، بر مسائل امنیتی به‌ویژه ماجراجویی‌های نظامی، ژئوپلیتیکی و ایدئولوژیکی تمرکز داشته باشد، نه تنها به توسعه کمکی نمی‌کند، بلکه امنیت پایدار نیز ایجاد نخواهد کرد و این در بلندمدت بر ضد هدف اولیه‌ای است که در پی آن بوده است.

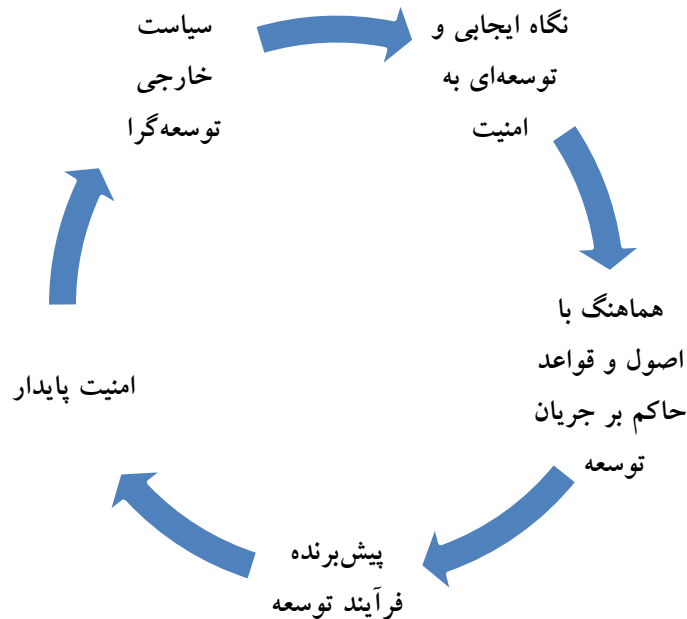
تفاوت سیاست خارجی توسعه‌گرا با سیاست خارجی امنیت‌محور در این است که در سیاست خارجی توسعه‌گرا، میان سیاست خارجی و توسعه اقتصادی داخلی دوگانگی وجود

ندارد، اما در سیاست خارجی امنیت‌محور و معطوف به مسائل محض ژئوپلیتیکی، این دوگانگی مشهود است؛ یعنی سیاست خارجی لزوماً در خدمت اقتصاد نیست و دیپلماسی اقتصادی ضعیف است و این برداشت نیز وجود ندارد که توسعه اقتصادی داخلی می‌تواند بر سیاست خارجی اثر فوق‌العاده‌ای برجای بگذارد (Ubi and Akinkuotu, 2014: 415). در مجموع، در رابطه با نسبت سیاست خارجی با امنیت و توسعه دو رویکرد عمده وجود دارد که تحت عنوان «سیاست خارجی امنیت‌محور» و «سیاست خارجی توسعه‌گرا» مفهوم‌بندی شده‌اند. تفاوت میان سیاست خارجی امنیت‌محور و سیاست خارجی توسعه‌گرا یا توسعه‌گرا و پیامدها و تأثیرات هر کدام از این دو رویکرد در سیاست خارجی بر بحث توسعه و امنیت را در قالب شکل‌های زیر می‌توان به تصویر کشید.

شکل ۱. سیاست خارجی امنیت‌محور؛ امنیت و توسعه



شکل ۲. سیاست خارجی توسعه‌گرا؛ امنیت و توسعه



همان‌گونه که مشاهده می‌شود، سیاست خارجی امنیت‌محور با تأکید بر نگاه سلبی، تنگ‌نظرانه و بقاء‌محور به مقوله امنیت، امکان تعامل پویا و سازنده با جهان برای پیشبرد امر توسعه را از بین می‌برد و نمی‌تواند میان داخل و خارج پیوندهای مفیدی ایجاد کند که جریان توسعه را تسهیل نماید. نه تنها این کار را نمی‌کند، بلکه بخش بزرگی از توان داخلی را نیز صرف ماجراجویی‌های امنیتی و ژئوپلیتیکی می‌کند؛ تا بتواند بقا را تضمین کند. این در نهایت به شکنندگی و ناپایداری امنیتی می‌انجامد و همین باعث تداوم چرخه معیوبی می‌شود که اختلال‌گر و نه تسهیل‌گر توسعه است. در مقابل، سیاست خارجی توسعه‌گرا یا توسعه‌گرا با نگاهی ایجابی و توسعه‌ای نسبت به امنیت سعی می‌کند خود را با قواعد و اصول حاکم بر جریان توسعه در زمانه کنونی هماهنگ کند. این نوع سیاست‌خارجی، از نگاه طرفداران آن، تسهیل‌گر و پیش‌برنده امر توسعه است و در نهایت به امنیت پایدار و چرخه مثبتی شکل می‌دهد که افزایش روزافزون قدرت و توان ملی را به دنبال خواهد داشت.

ج. سیاست خارجی مطلوب؛ امنیت و توسعه

دو رویکردی که در بالا مطرح شد، هرچند استدلال‌ها و نگرش‌های مهمی در مورد نگاه سیاست خارجی به مقوله‌های «امنیت» و «توسعه» و پیامدهای آن ارائه می‌دهند، اما با توجه به تحولاتی که در مفهوم امنیت و توسعه رخ داده است، به نظر می‌رسد نیاز به نگاه پیچیده‌تری درباره این موضوع وجود دارد. در زمانه کنونی نه می‌توان امنیت را فدای توسعه کرد و نه توسعه را فدای امنیت. این دو مکمل هم هستند و بدون یکی از آن‌ها، دیگری با تهدید مواجه می‌شود. امنیت بدون توسعه، پایدار نخواهد بود و تصور توسعه پایدار بدون امنیت نیز دشوار است. در واقع، نقطه ضعف مهم دو رویکرد فوق در این است که امنیت و توسعه را در مقابل هم می‌بیند و آن‌ها را به گونه‌ای تعریف می‌کند که وابستگی و ارتباط کمی میان آن‌ها تصور می‌شود. این نوعی نگاه با حاصل جمع صفر است که در آن امنیت فدای توسعه یا توسعه فدای امنیت می‌شود. این در حالی است که دیدگاه‌های مختلف دیگری نیز در مورد رابطه امنیت و توسعه وجود دارد که اگر مبنای تحلیل یا اقدام قرار بگیرند، نتایج و تبیین‌های متفاوتی را ایجاد خواهند کرد (Spear and Williams, 2012: 21). جدول زیر مفهوم‌سازی‌های مختلف از رابطه امنیت و توسعه را نشان می‌دهد.

جدول ۱. مفهوم‌سازی رابطه امنیت و توسعه و الزامات کنش سیاست خارجی

نوع رابطه	ویژگی رابطه	کنش سیاست خارجی
حاصل جمع صفر ^۱	امنیت فدای توسعه یا توسعه فدای امنیت می‌شود. مثال: بحث تفنگ در برابر گره	سیاست خارجی یا در پی امنیت است و یا به دنبال توسعه.
حاصل جمع مثبت ^۲	امنیت و توسعه متقابلاً همدیگر را تقویت می‌کنند. تدارک یکی امکان دستیابی به دیگری را افزایش می‌دهد.	پیگیری هر دوی امنیت و توسعه توسط سیاست خارجی.
متمایز	امنیت و توسعه هر دو مهم‌اند؛ که بهتر است به روش‌های متفاوتی دنبال شوند.	سیاست خارجی، امنیت و توسعه را به صورت جداگانه پیگیری می‌کند.

1. zero-sum

2. Positive-sum

نوع رابطه	ویژگی رابطه	کنش سیاست خارجی
مترادف	امنیت و توسعه اساساً درباره یک چیز هستند.	در پیگیری‌های سیاست خارجی تفاوتی میان امنیت و توسعه نیست.
متوالی ^۱	امنیت و توسعه به‌عنوان پیش‌شرط‌هایی برای همدیگر. برای نمونه، توسعه تنها در محیطی امن می‌تواند پیش برود، یا امنیت ملی واقعی نیازمند سطح مشخصی از توسعه اقتصادی است.	سیاست خارجی هم امنیت و هم توسعه را به‌عنوان پیش‌شرط‌های برای یکدیگر دنبال می‌کند.
سلسله‌مراتبی ^۲	اولویت‌های امنیتی به انتخاب پروژه‌های توسعه شکل می‌دهند.	سیاست خارجی با توجه با اولویت‌های امنیتی، در انتخاب و پیشبرد پروژه‌های توسعه مشارکت دارد.
همسویی گزینشی ^۳	امنیت و توسعه در برخی زمینه‌های خاص و در رابطه با موضوعات خاصی به هم وابسته‌اند.	بر اساس نیاز و با توجه به زمینه و موضوع، سیاست خارجی، امنیت و توسعه را پیگیری می‌کند.
یگانه ^۴	مسائل مربوط به امنیت و توسعه همیشه وابسته به زمینه ^۵ هستند. بنابراین، تعمیم‌دهی‌های مفهومی معنادار در مورد رابطه این دو در زمان‌ها و مکان‌های مختلف غیرممکن است.	در شرایط، زمان‌ها و مکان‌های مختلف، سیاست خارجی، امنیت و توسعه را آن‌گونه که بایسته است دنبال می‌کند.

همان‌گونه که در جدول فوق مشاهده می‌شود، نگاه حاصل جمع صفر به رابطه «امنیت» و «توسعه» تنها یکی از مفهوم‌سازی‌ها در مورد این نوع رابطه است. در صورتی که هر کدام از مفهوم‌سازی‌های دیگر برگزیده شود، تبیین و تحلیل متفاوتی از این رابطه به‌دست می‌آید و در نتیجه، سیاست خارجی نیز در پیگیری‌های خود متفاوت عمل خواهد کرد. کشوری که نگاه

1. Sequential
2. Hierarchical
3. Selectively co-constitutive
4. sui generis
5. context

حاصل جمع مثبت به رابطه امنیت و توسعه دارد، مطمئناً در سیاست خارجی متفاوت از کشوری که این رابطه را مبتنی بر حاصل جمع صفر ببیند رفتار خواهد کرد و بازخوردهای متفاوتی نیز دریافت خواهد کرد. برای نمونه، آمریکایی‌ها به رابطه میان امنیت و توسعه بر اساس حاصل جمع مثبت می‌نگرند و در مواردی نیز مشاهده می‌شود که نوعی رابطه متوالی میان این دو مفهوم قائل هستند. استراتژی امنیت ملی ۱۹۸۷ این کشور در این رابطه عنوان می‌کند: «آمریکا از سیاست‌های بازارمحور که رشد اقتصادی را هم در سطح داخلی و هم در سطح بین‌المللی تسریع می‌کند، حمایت می‌نماید. رشد اقتصادی آمریکا سنگ بنایی است که استحکام ما را تضمین می‌کند و شکوفایی ظرفیت‌های انسانی را اجازه می‌دهد. سیاست‌های رشد اقتصادی ما بنیان اساسی برای حمایت از عناصر بسیار مهم استراتژی امنیت ملی‌مان در بحث احیای قدرت نظامی آمریکا فراهم کرده است» (National Security Strategy of the United States 1987).

در استراتژی امنیت ملی ۲۰۰۶ آمریکا نیز آمده است «توسعه، دیپلماسی و حوزه دفاعی را تقویت می‌کند و با کمک به ایجاد جوامعی باثبات، کامیاب و آرام، تهدیدات بلندمدت برای امنیت ملی ما را کاهش می‌دهد» (The National Security Strategy of the United States of America, 2006: 33). همچنین، استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۰ آمریکا به توسعه به‌عنوان هدفی استراتژیک، اقتصادی و اخلاقی در امنیت ملی این کشور نگاه می‌کند (The National Security Strategy of the United States of America, 2010: 15). بریتانیایی‌ها بین امنیت و توسعه رابطه حاصل جمع مثبت و حتی مترادف قائل هستند. در تنها سند امنیت ملی این کشور آمده است: «سخن از انتخاب میان امنیت و توسعه اقتصادی، یا امنیت و حکمرانی خوب، اشتباه است» (The National Security Strategy of the United Kingdom, 2008: para. 3.56). بانک جهانی در گزارشی تحت عنوان «گسستن دام منازعه»^۱ که متمرکز به ریشه‌ها و پیامدهای درگیری‌های داخلی در بسیاری از نقاط جهان است، به نوعی رابطه مبتنی بر حاصل جمع مثبت و یا متوالی میان امنیت و توسعه اشاره کرده است. در این گزارش آمده است: «هر جایی که فرآیند توسعه موفق بوده، کشورها به تدریج

نسبت به درگیری‌های خشونت‌بار امن‌تر شده‌اند و این مسئله نیز به نوبه خود توسعه را آسان‌تر کرده است. در مقابل، هر جا توسعه شکست خورده، کشورها در معرض ریسک بالای افتادن در دام منازعه که در آن، جنگ، اقتصاد را به ویرانی می‌کشاند و خطر جنگ بزرگ‌تر را افزایش می‌دهد، هستند». این گزارش بر این باور است که «جنگ، توسعه را به تأخیر می‌اندازد و در مقابل، توسعه نیز جنگ را به تعویق می‌اندازد» (Collier et al, 2003).

کوفی عنان، دبیرکل سابق سازمان ملل، در یکی از سخنان خود رابطه مبتنی بر حاصل جمع مثبت یا متوالی میان امنیت و توسعه را به زیبایی تشریح کرده است: «در یک جهان به‌طور روزافزون در حال همبسته‌شدن، پیشرفت در زمینه‌های توسعه، امنیت و حقوق بشر باید با هم پیش برود. هیچ توسعه‌ای بدون امنیت و هیچ امنیتی بدون توسعه وجود نخواهد داشت و هر دوی امنیت و توسعه بستگی به احترام به حقوق بشر و حاکمیت قانون دارند» (Report of the UN Secretary-General, 2005, Annex, para. 2).

با توجه به تحولی که در مفهوم امنیت رخ داده است و جایگاهی که امروزه توسعه و امنیت نزد یکدیگر پیدا کرده‌اند و همچنین بر اساس تجارب و الگوهای موجود می‌توان گفت نگرش‌هایی که به همبستگی و پیوند بیشتر میان امنیت و توسعه باور دارند، به واقعیت نزدیک‌ترند. در مقابل، نگرش‌هایی که به جدایی این دو مفهوم یا تضاد میان آن‌ها اعتقاد دارند، از واقعیت‌های زمانه عقب هستند. تجربه نشان داده است کشورهایی که نگاه مبتنی بر حاصل جمع صفر به رابطه امنیت و توسعه دارند، نه به توسعه پایدار رسیده‌اند و نه امنیت پایدار برای خود ایجاد کرده‌اند. نمونه بارز آن کره شمالی است. این کشورها در سیاست خارجی خود نتوانسته‌اند توازنی میان الزامات امنیتی و توسعه‌ای خویش ایجاد کنند و بنابراین، امنیت شکننده‌ای دارند. در مقابل، کشورهایی که نگرش مبتنی بر حاصل جمع مثبت به رابطه امنیت و توسعه دارند، توانسته‌اند سیاست خارجی خود را بر اساس تعادل و توازن میان خواسته‌ها و الزامات امنیتی و توسعه‌ای هدایت کنند و در نتیجه، قدرت خود را افزایش دهند و به امنیت پایدارتری دست یابند. به بیان کریستوفر هیل، برای دولت‌های امروزی، بخش عمده‌ای از سیاست خارجی به ارتقای رفاه به‌اندازه امنیت و در واقع تلفیق این دو مفهوم مربوط می‌شود (هیل، ۱۳۸۷: ۳۸).

بر این اساس، می‌توان گفت در دنیای کنونی گذار از سیاست خارجی امنیت‌محور مبتنی بر نگاه تنگ‌نظرانه و بقاء‌محور، شرط اساسی رسیدن به توسعه است و در مقابل، توسعه نیز شرط اصلی و بنیادی نیل به امنیت پایدار و مترقی است. نگاه امنیت‌محور مانع توسعه و توسعه‌نیافتگی نیز مانع ایجاد امنیت پایدار است. ارتباطی که بین این دو متغیر وجود دارد، عمدتاً محصول تکامل دولت ملی در عصر جهانی‌شدن است و هزینه نادیده‌گرفتن و به‌رسمیت نشناختن آن، تداوم عقب‌ماندگی و توسعه‌نیافتگی و فقدان امنیت پایدار است. تجربه نشان می‌دهد کشورهایی که هنوز دستورکار امنیت ملی خود را تنگ‌نظرانه و در چارچوب بقاء و بر مبنای تهدید‌محوری دنبال می‌کنند و نگاه ایجابی و موسع به تأمین امنیت در دستورکار آن‌ها ضعیف است، عمدتاً عقب‌مانده و توسعه‌نیافته‌اند. این‌گونه کشورها دارای امنیت شکننده‌تر و ناپایدارتری هستند. در مقابل، کشورهایی که توانسته‌اند خود را با شرایط و وضعیت جدید وفق دهند و دستورکار امنیتی خویش را ایجابی‌تر و موسع‌تر تعریف کرده‌اند، توانسته‌اند در تحکیم بنیان‌ها و پایه‌های قدرت و امنیت خود، هم در داخل و هم در خارج، موفق‌تر عمل کنند.

نتیجه‌گیری

در مورد رابطه میان امنیت و توسعه و جایگاه هر کدام از این دو موضوع در سیاست خارجی، بحث‌های نسبتاً زیادی صورت گرفته است. تردیدی نیست که امنیت یکی از دستورکارهای اصلی سیاست خارجی هر کشوری است. این در مورد همه کشورها صادق است. با این حال، اینکه امنیت چگونه تعریف شود و پیگیری آن در سیاست خارجی به چه شکلی صورت گیرد، مسئله مورد مناقشه‌ای است. دو نوع نگاه نسبت به امنیت در میان دولت‌ها وجود دارد؛ یک نگاه سلبی، تنگ‌نظرانه و بقاء‌محور که نگاهی سنتی محسوب می‌شود و بر حفظ و تأمین امنیت در شکل سنتی آن تمرکز دارد (امنیت از) و دیگری، نگاه ایجابی به امنیت که نگاه نسبتاً جدیدی است و تحت تأثیر تحولات جهانی و نظام بین‌الملل به‌ویژه بعد از جنگ سرد شکل گرفته است (امنیت برای). کشورهایی که هنوز تحت تأثیر برداشت اول قرار دارند، معمولاً پیگیری ترجیحات امنیتی تنگ‌نظرانه را در دستورکار خود قرار می‌دهند و به همین دلیل در

بحث توسعه عقب افتاده‌اند و نتوانسته‌اند سیاست خارجی در پیش بگیرند که الزامات توسعه در دنیای کنونی (ایجاد تعامل پویا و سازنده میان داخل و خارج) را برآورده سازد. در نتیجه، این گونه از کشورها به‌رغم برخی پیشرفت‌های مقطعی و بخشی، از فرآیند توسعه عقب مانده‌اند و هرچه بیشتر بر این امر اصرار کنند، بیشتر عقب می‌مانند و این عقب‌ماندگی باعث شکنندگی امنیت آن‌ها شده است. در مقابل، کشورهایی که توانسته‌اند برداشت دوم را انتخاب کنند و در چارچوب آن حرکت نمایند، توانسته‌اند با سیاست خارجی فعال و سازنده، شرایط را برای توسعه ابعاد مختلف قدرت خود فراهم کنند و امنیت پایدارتری برای خود ایجاد نمایند. کشورهایی که نگاه امنیت‌محور دارند، به سیاست خارجی و دیپلماسی اقتصادی به عنوان ابزاری برای افزایش تعامل و پیوند میان نیروها و محرک‌های توسعه در داخل و نیروها و جریان توسعه جهانی اهمیت چندانی نمی‌دهند و به توسعه تا جایی فرصت می‌دهند که اهداف امنیتی و ژئوپلیتیکی مقطعی و تنگ‌نظرانه‌شان را برآورده سازد. رفتار این‌گونه کشورها معمولاً به‌گونه‌ای است که اراده یا توان ایجاد سازگاری میان سیاست‌های امنیتی و توسعه‌ای را ندارند و در بسیاری از برنگاه‌ها مجبور به انتخاب میان این دو گونه از سیاست‌ها می‌شوند؛ که در نهایت نیز توسعه را فدای بقاء و ماجراجویی‌های امنیتی می‌کنند. این در حالی است که در زمانه کنونی به دلیل تحولاتی که در مفهوم امنیت ایجاد شده است و با توجه به الزامات و نیازهای گسترده‌تری که دولت‌ها دارند، باید به نوع دیگری از رابطه میان امنیت و توسعه اندیشید. در این مقاله عنوان شد که به‌جز رابطه با حاصل جمع صفر، می‌توان چند نوع برداشت دیگر از رابطه میان امنیت و توسعه ارائه کرد؛ که در صورت پیگیری هر کدام از این برداشت‌ها، نتایج و پیامدهای متفاوتی ایجاد خواهد شد. اگر کشوری امنیت و توسعه را مترادف هم ببیند، در سیاست خارجی به‌گونه‌ای متفاوت از کشوری که رابطه مبتنی بر حاصل جمع صفر میان امنیت و توسعه قائل است، رفتار خواهد کرد و به نتایج و دستاوردهای متفاوتی خواهد رسید. همچنین، در صورتی که رابطه مبتنی بر حاصل جمع مثبت، متوالی، متمایز، سلسله‌مراتبی، همسویی‌گزینشی و یگانه میان امنیت و توسعه حاکم باشد، نگاه‌های متفاوت و در نتیجه کنش‌های متفاوتی در سیاست خارجی شکل خواهد گرفت؛ که در نتیجه آن، وضعیت امنیتی متفاوتی رقم خواهد خورد. تجربه نشان می‌دهد کشورهایی که

بیشتر معتقد به رابطه نزدیک میان امنیت و توسعه هستند و کنش و رفتارشان در سیاست خارجی نیز در این راستاست، امنیت پایدارتری برای خود ایجاد کرده‌اند. در مقابل، کشورهایی که نگاه و رفتارشان در سیاست خارجی معطوف به رابطه مبتنی بر حاصل جمع صفر میان امنیت و توسعه است، دارای امنیت شکننده‌تری هستند. در واقع، نتیجه بلندمدت این نوع نگاه در زمانه کنونی، شکنندگی و ناپایداری امنیت ملی خواهد بود که خود منجر به دور باطل و معیوبی از تأکید بر نگاه امنیت‌محور در سیاست خارجی می‌شود.

منابع

- اسدی، علی‌اکبر (۱۳۹۶)، سیاست خارجی عربستان سعودی: منابع، اهداف و مسائل، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال بیستم، شماره اول.
- بروف، آیان روکس (۱۳۶۹)، **نظریه‌های توسعه‌نیافتگی**، ترجمه علی هاشمی گیلانی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- بوزان، باری (۱۳۹۰)، **مردم، دولتها و هراس**، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- خسروی، علیرضا و مهدی میرمحمدی (۱۳۹۳)، **مقدمه‌ای بر تحلیل سیاست خارجی**، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- خلیلی، رضا (۱۳۸۷)، **امنیت و آزادی؛ در جستجوی نگرشی معطوف به توسعه پایدار**، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال یازدهم، شماره سوم.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۹۱)، **سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**، انتشارات سمت.
- سریع‌القول، محمود (۱۳۸۰)، **عقلانیت و آینده توسعه‌یافتگی در ایران**، مرکز پژوهش‌های علمی و استراتژیک خاورمیانه.
- شیهان، مایکل (۱۳۸۸)، **امنیت بین‌الملل**، ترجمه سید جلال دهقانی فیروزآبادی، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- لیدمن، سون اریک (۱۳۸۷)، **در سایه آینده: تاریخ اندیشه مدرنیته**، ترجمه سعید مقدم، نشر اختران.
- ماندل، رابرت (۱۳۸۷)، **چهره متغیر امنیت ملی**، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ سوم.
- متوسلی، محمود (۱۳۷۲)، **نگرشی بر دیدگاهها، تئوریه‌ها و سیاستهای توسعه اقتصادی**، موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۴)، **احیای حوزه تحلیل سیاست خارجی: تحلیلی چندمتغیره**، **پژوهشنامه علوم سیاسی**، سال دهم، شماره سوم.
- موسوی شفقانی، مسعود (۱۳۸۷)، **توسعه‌گرایی؛ الزام سیاست خارجی ایران**، انتشارات معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی.
- موسوی شفقانی، مسعود (۱۳۸۹)، **رویکرد توسعه‌محور به سیاست خارجی ایران؛ ضرورت‌ها و چالش‌ها**، **فصلنامه سیاست**، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۰، شماره ۲.
- واینر، مایرون، هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۹)، **درک توسعه سیاسی**، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- هیل، کریستوفر (۱۳۸۷)، **ماهیت متحول سیاست خارجی**، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- یزدان‌فام، محمود (۱۳۸۷)، **مقدمه‌ای بر تحلیل سیاست خارجی**، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال یازدهم، شماره دوم.
- Baldwin, David (1997), The concept of security, **Review of International Studies**, Vol. 23.
- Collier, Paul et al (2003), **Breaking the Conflict Trap: Civil War and Development Policy**, A World Bank Policy Research Report.
- Etzioni, Amitai (2007), **Security First: For a Muscular, Moral Foreign Policy**, Yale University Press.

- Luciani, Giacomo (1988), The economic content of security, **Journal of Public Policy**, Vo. 8, No. 2.
- National Security Strategy of the United States 1987, <http://nssarchive.us/NSSR/1987.pdf>
- Nye S. Joseph (1995), East Asian Security: The Case for Deep Engagement, **Foreign Affairs** 74, no. 4.
- Report of the UN Secretary-General (2005), In Large Freedom: Towards Security, Development and Human Rights for All.
- Sarkesian, Sam C., John Allen Williams and Stephen J. Cimbala (2008), **US National Security: Policymakers, Processes & Politics**, Lynne Rienner Publishers.
- Spear, Joanna (2012), Williams, Paul D., **Conceptualizing The Security-Development Relationship: An Overview of the Debate**, In: Security and Development in Global Politics: A Critical Comparison, Joanna Spear, Paul D. Williams, Georgetown University Press.
- The National Security Strategy of the United Kingdom: Security in an International World, March 2008.
- The National Security Strategy of the United States of America, The White House, March 2006.
- The National Security Strategy of the United States of America, The White House, May 2010.
- Ubi, Efem N and Akinkuotu, Oluwatooni O (2014), Nigerian foreign policy and economic development, 1999–2013, **International Area Studies Review**, Vol. 17(4).
- Ullman, Richard H (1983), Redefining Security, **International Security**, Vol. 8.
- Uphoff, Norman Thomas, Ilchman, Warren Frederick (1972), **The Political Economy of Development: Theoretical and Empirical Contributions**, University of California Press.
- Waltz, Kenneth Neal (1979), **Theory of international politics**, Addison-Wesley Pub. Co.
- Wolfers, Arnold (1952), "National Security" as an Ambiguous Symbol, **Political Science Quarterly**, Vol. 67, No. 4.

